

بحث در تحقق حیات در موارد حیات نباتی است. آیا در مواردی که حیات نباتی وجود دارد، حیات است و لذا آثار حیات بر آن مترتب است یا اینکه حیات صدق نمی‌کند؟ قبلاً هم در بحث قصاص گفته‌ایم که مستفاد از کلمات عده‌ای از علماء این است که در موارد حیات نباتی و هم چنین در موارد مرگ مغزی، عنوان حیات صادق نیست و این به کلام متاخرین هم اختصاص ندارد بلکه در کلمات قدماء هم شاهد دارد هر چند آن زمان عنوان مرگ مغزی یا حیات نباتی وجود نداشته است با این حال همین علماء کلمات و عباراتی دارند که از آن می‌توان استفاده کرد مثلاً کسی که حیات نباتی را ازاله کند، قاتل نیست بلکه قاتل همان کسی است که فرد را به حیات نباتی دچار کرده است. برخی از عبارات را در اینجا نقل می‌کنیم:

مرحوم محقق در شرائع فرموده است:

«الرابعة لو جنى عليه فصيحه في حكم المذبوح و هو أن لا تبقى حياته مستقرة و ذبحه آخر فعلى الأول القود و على الثاني دية الميت و لو كانت حياته مستقرة فالأول جارح و الثاني قاتل سواء كانت جنايته مما يقضى معها بالموت غالباً كشق الجوف و الآمة أو لا يقضى به كقطع الأنملة.» (شرائع الاسلام، جلد ۴، صفحه ۱۸۶)

پس اگر کسی جنایتی بر کسی دیگر انجام داد که او را در حکم مذبوح قرار داد یعنی حیات مستقری ندارد اما هنوز حیاتی دارد و دیگری همان حیات را هم به ذبح از بین ببرد، قاتل همان نفر اول است یعنی کسی که حیات مستقر را ازاله کرده است و کسی که حیات غیر مستقر را از بین برده است قاتل نیست. اما اگر جنایت نفر اول، حیات مستقر را سلب نکند هر چند کاری که او کرده است به مرگ هم منتهی شود اما قبل از مرگ، نفر دوم جنایت را انجام داد و حیات را سلب کرد، نفر اول قاتل نیست.

مرحوم صاحب جواهر در توضیح این عبارت فرموده است:

«لو جنی علیه فصیره فی حکم المذبح و هو أن لا تبقى حياته مستقرة فلا إدراك و لا نطق و لا حركة له اختياريين و ذبحه الآخر فعلى الأول القود لأنه القاتل و على الثاني دية الميت التي ستعرفها إن شاء الله، لأنه قطع رأس من هو بحكم الميت.» (جواهر الكلام، جلد ۴۲، صفحه ۵۸)

ایشان معیار حیات مستقر را نبود ادراک و شعور و حرکت اختیاری دانسته است. البته روشن است که منظور از «نطق» صحبت کردن نیست بلکه منظور همان شعوری است که مقوم حقیقت انسانیت است. بنابراین از نظر مرحوم صاحب جواهر کسی که حیات مستقر ندارد یعنی ادراک و شعور و حرکت اختیاری ندارد، هر چند حرکت غیر اختیاری مثل ضربان قلب یا تنفس یا حرکات عصبی خارج از اختیار داشته باشد، میت است و زنده نیست. بر همین اساس می‌توان به مرحوم صاحب جواهر نسبت داد که از نظر ایشان هر کسی فاقد ادراک و شعور و حرکت اختیاری باشد، میت است و لذا مرگ مغزی یا حیات نباتی که همین طور است یعنی فرد فاقد ادراک و شعور و حرکت اختیاری است میت است. پس مهم این نیست که فرد زنده بماند، قابلیت برگشت نداشته باشد و ... و لذا محتضر با اینکه دیگر قابلیت برگشت ندارد با این حال زنده است و دارای شعور و ادراک و حرکت اختیاری است و اگر کسی حیات او را زائل کند، قاتل است یا کسی که در اغماء یا حتی کما قرار گرفته است، باز هم شعور و ادراک دارد و لذا زنده است اما مرگ مغزی و حیات نباتی که فرد فاقد ادراک و شعور و حرکت اختیاری است از نظر ایشان میت است.

مرحوم آقای خویی هم می‌فرمایند:

«لو جنی علی شخص فجعله فی حکم المذبح و لم تبق له حياة مستقرة، بمعنى: أنه لم يبق له إدراك و لا شعور و لا نطق و لا حركة اختياريّة، ثمّ ذبحه آخر، كان القود على الأوّل و عليه دية ذبح الميت، و أمّا لو كانت حياته مستقرة كان القاتل هو الثاني و عليه القود، و الأوّل جرح، سواء أ كانت جنايته ممّا يفضي إلى الموت كشقّ البطن أو نحوه، أم لا كقطع أنملة أو ما شاكلها» (تكملة المنهاج، مساله ۲۴)

این عبارت صریح در این است که ملاک حیات وجود ادراک و شعور و نطق و حرکت اختیاری است.

مرحوم آقای روحانی هم در تبیین حیات غیر مستقر گفته‌اند:

«لو جنی علی شخص بأن تسبب له بإعاقه دائمة بحيث أفقده الشعور و القدرة فجعله فی حکم المذبح و لم تبق له حياة مستقرة، بمعنى أنه لم يبق له إدراك كما لو صار فاقدا للوعي، و لا شعور، و لا نطق، و لا حركة اختياريّة،

ثمَّ ذبحه آخر سواء قتله ذبحاً أو أطلق عليه الرصاص أو أزهق روحه بوسيلة ما، كان القود على الأول أي يعاقب الشخص الذي الذي تسبب بالاعاقة الدائمة حسبما ذكر بالقتل و عليه دية ذبح الميت و أما لو كانت حياته مستقرة بحيث كان لا يزال يمتلك الوعي و القدرة على التفكير، كان القاتل هو الثاني، و عليه القود، و الأول جرح» (منهاج الصالحين، جلد ۳، صفحه ۳۱۵)

بحث حیات مستقر در مسائل مختلفی در فقه مطرح شده است که یکی از آنها همین بحث قصاص است و دیگری بحث تذکيه است که حیوانی که حیات مستقر داشته باشد با سربریدن حلال می‌شود و البته در بحث قصاص مفصل گفتیم این تعبیر اصلاً در روایات ما وجود ندارد و این لفظ از فقه اهل سنت به کلمات شیخ راه پیدا کرده است و بعداً در کلمات سایر علماء هم رواج پیدا کرده است و آن هم به این دلیل است که از نظر این علماء حیات مقوم به حیات مستقر است یعنی در موارد فقدان حیات مستقر، حیات وجود ندارد و لذا کسی که بر شخص فاقد حیات مستقر جنایت مرتکب شود، بر میت جنایت کرده است. و نقل کلمات این عده از فقهاء از این جهت برای ما اهمیت دارد که نشان از فهم عرفی آنان نسبت به کلمه «حیات» دارد.

مرحوم شیخ در خلاف در بحث تذکيه فرموده‌اند:

«إذا قطعت رقبة الذبيحة من قفاها، فلحقت قبل قطع الحلقوم و المريء، و فيها حياة مستقرة، و علامتها أن تتحرك حركة قوية، حل أكلها إذا ذبحت، فإن لم تكن فيها حركة قوية لم يحل أكلها؛ لأنها ميتة.» (الخلاف، جلد ۶، صفحه ۵۴)

همین مسأله‌ای که ایشان به عنوان علامت حیات مستقر ذکر کرده است که همان وجود حرکت قوی است در موارد حیات نباتی یا مرگ مغزی وجود ندارد بلکه در مثل مرگ مغزی اصلاً حرکت ندارد و تنفس و ضربان قلب با دستگاه وجود دارد و در حیات نباتی اگر چه مثل تنفس و ضربان قلب وجود دارد، اما حرکت قوی وجود ندارد. البته دقت کنید که رفتاری از عرف مثل استنکار و استبعاد وجوب دفن کسی که هنوز نفس می‌کشد یا ضربان قلب دارد اما مبتلاً به حیات نباتی است به معنای اشتباه بودن فهم علماء از مفهوم عرفی حیات نیست چرا که عرف ممکن است در اثر وابستگی یا احساسات و عواطف چنین رفتاری داشته باشد علاوه که عرف منبع احکام نیست بلکه نظر او فقط در تشخیص مفاهیم حجت است و ما هم فعلاً دنبال فهم معنای عرفی حیات هستیم.